

Review and criticism of Warren on birth as a criterion of the moral status of the fetus

Fatemeh Jamshidi¹

Alireza Alebouyeh²

Abstract

Three views about morally abortion, liberal, conservative and moderate, have been proposed. According to the liberal view, abortion for any reason at any time during pregnancy is morally permissible. Mary Anne Warren is an advocate of this view. According to warren, the traditional argument against abortion is unproductive because of non-repeated mediocrity. She believes that the term 'human' in two introductory of the argument has not the same meaning. Human in (1) means biological human and in (2) means social human, that she called it "person". She offers five criteria to distinguish between human and person. She believes that a human embryo and newborn baby does not even have the characteristics of a person. She considered birth as a criterion of moral equal rights and denies other proposed criteria include knowledge, the first movement of the fetus in the womb, feel and viability. In this paper, we study and criticism Warren' view about the birth as the criterion of the moral status of the fetus and we determine that the embryo from the moment of conception is entitled to moral rights not from birth.

Keywords

Birth, Abortion, Human, Person, Mary Anne Warren

Please cite this article as: Jamshidi F., Alebouyeh A. Review and criticism of Warren on birth as a criterion of the moral status of the fetus. *Iran J Bioethics* 2016; 6(20): 7-31.

1. M.A Philosophy, Scholar at the Research Center of Masoumiyeh Regional Institute of Higher Education, Qom ,Iran.(Corresponding author)

Email: Yasna122@yahoo.com

2. Ph.D in Islamic Ethics, Assistant professor of Academy of Islamic Sciences and Culture, Qom, Iran.

Review Article Received: 17 September 2015 Accepted: 9 March 2016

بررسی و نقد دیدگاه وارن در باره تولد به مثابه ملاک و معیار منزلت اخلاقی

جنین

فاطمه جمشیدی^۱

علیرضا آل بویه^۲

چکیده

درباره سقط جنین از منظر اخلاقی سه دیدگاه لیبرالی، محافظه‌کارانه و اعتدالی مطرح شده است. بر اساس دیدگاه لیبرال، سقط جنین در هر زمانی از دوره بارداری و به هر دلیلی اخلاقاً مجاز است. مری آنه وارن یکی از مدافعان این دیدگاه است. وارن استدلال سنتی بر مجازنبودن سقط جنین را به دلیل عدم تکرار حد وسط عقیم می‌داند و معتقد است انسان در دو مقدمه استدلال به یک معنا به کار نرفته است؛ انسان در مقدمه اول به معنای زیست‌شناختی است و در مقدمه دوم به معنای انسان اجتماعی است که وارن آن را شخص می‌نامد. وارن پنج معیار برای تمایز میان انسان و شخص ارائه می‌دهد و معتقد است جنین انسان و حتی نوزاد تازه متولدشده فاقد ویژگی‌های شخص‌بودن‌اند. او تولد را ملاک کسب حقوق برابر اخلاقی دانسته و سایر معیارهای ارائه‌شده از جمله آگاهی، نخستین حرکت جنین در رحم مادر، احساس و زیست‌پذیری را رد می‌کند، گرچه در منابع انگلیسی تا حدودی به نقد و بررسی دیدگاه وارن پرداخته‌اند، ولی در منابع فارسی نه تنها به تولد به مثابه ملاک و معیار منزلت اخلاقی توجهی نشده، بلکه دیدگاه وارن نیز مورد نقد و بررسی قرار نگرفته است. در این مقاله به بررسی و نقد دیدگاه وارن درباره تولد به عنوان ملاک برابری اخلاقی‌بودن سقط جنین پرداخته و مشخص خواهد شد که جنین از لحظه لقاح واجد حقوق اخلاقی می‌شود نه هنگام تولد.

واژگان کلیدی

تولد، سقط جنین، انسان، شخص، مری آنه وارن

۱. کارشناس ارشد فلسفه، پژوهشگر مرکز پژوهشی مؤسسه آموزش عالی حوزوی معصومیه (س)، قم، ایران.
Email: Yasna122@yahoo.com (نویسنده مسؤول)

۲. دکترای اخلاق اسلامی، استادیار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران.

مقدمه

سقط جنین یکی از مسائل حائز اهمیت و چالش‌برانگیز در حوزه اخلاق کاربردی است که فیلسوفان اخلاق آرای گوناگونی درباره آن اظهار داشته‌اند. به طور کلی کشتن انسان بالغ را اخلاقاً نادرست می‌دانند، اما درباره کشتن جنین (سقط جنین) اختلاف نظر دارند. برخی راه افراط را پیموده و به هیچ وجه، حتی در صورتی که جان مادر در معرض خطر نیز باشد (برخی کاتولیک‌ها)، سقط کردن جنین را مجاز نمی‌دانند، زیرا معتقدند جنین از لحظه لقاح انسان است. برخی تفریط کرده و سقط کردن جنین را در تمام طول بارداری مجاز می‌دانند، به این دلیل که جنین شخص به شمار نمی‌آید. گروهی دیگر از جمله خانم تامسون (Thomson) راه اعتدال و میانه را برگزیده‌اند و سقط جنین را در موارد خاصی به لحاظ اخلاقی موجه می‌دانند.

خانم مری آنه وارن یکی از فیلسوفان اخلاقی است که به طور گسترده به بحث سقط جنین پرداخته و کتاب و مقالات متعددی در این زمینه منتشر کرده، است. از مهم‌ترین آثار ایشان درباره سقط جنین می‌توان به مقالاتی از جمله «درباره شأن و منزلت اخلاقی و قانونی سقط جنین (On the Moral and Legal Status of Abortion)»، «سقط جنین (Abortion)» و «تفاوت اخلاقی میان نوزادکشی و سقط جنین (The Moral Difference between Infanticide and Abortion)» اشاره کرد. با توجه به این‌که نظریه و آثار ایشان درباره سقط جنین مورد توجه بسیاری از مخالفان و موافقان سقط جنین از جمله تولی (Tooley)، انگلهارت (Engelhardt)، سینگر (Singer) و سایر فیلسوفان اخلاق قرار گرفته است، پرداختن به نظریه ایشان حائز اهمیت است.

تا قبل از خانم وارن فیلسوفان اخلاق در استدلال خود، انسان را حد وسط قرار می‌دادند و جنین استدلال می‌کردند که: ۱- جنین انسان است؛ ۲- کشتن انسان بی‌گناه به لحاظ اخلاقی نادرست است؛ ۳- پس کشتن جنین (سقط جنین) به لحاظ اخلاقی نادرست است، اما خانم وارن این استدلال را عقیم و نادرست می‌داند، چون حد وسط در آن تکرار نشده است. از نظر او حد وسط در این استدلال گرچه به لحاظ لفظی تکرار شده است، ولی به لحاظ معنایی تکرار نشده است. انسان در مقدمه اول به معنای انسان زیست‌شناختی است و انسان در مقدمه دوم به معنای انسان اجتماعی است. وارن از انسان اجتماعی تعبیر به شخص (Person) می‌کند نه انسان (Human). از این رو وارن میان انسان بودن و شخص بودن تفاوت قائل است و جنین را

هرچند انسان می‌داند، ولی شخص به شمار نمی‌آورد و در نتیجه سقط جنین را به لحاظ اخلاقی مجاز می‌داند.

معنای انسان و رد استدلال سنتی

همان‌گونه که گذشت از نظر وارن انسان به کاررفته در دو مقدمه استدلال سنتی بر نادرستی سقط جنین به دو معنا استعمال شده است: یکی انسان به معنای زیست‌شناختی که صرفاً اشاره به اعضای نوع انسان دارد و او را از سایر موجودات متمایز می‌سازد و معنای دیگر، انسان به عنوان عضوی تمام عیار از جامعه اخلاقی. وقتی گفته می‌شود جنین انسان است، یعنی جنین به نوع زیست‌شناختی خاصی تعلق دارد و وقتی گفته می‌شود کشتن انسان نادرست است، مراد کشتن انسانی است که متعلق به اجتماع اخلاقی است. وارن معتقد است که مخالفان سقط جنین میان این دو مفهوم خلط کرده‌اند. اگر انسان در هر دو مقدمه به یک معنا باشد، مصادره به مطلوب است و اگر به یک معنا نباشد، استدلال عقیم است و نتیجه‌ای دربر ندارد (۱). (مصادره به مطلوب نوعی مغالطه منطقی است که در آن حکم استدلال، از پیش در مقدمات استدلال درست در نظر گرفته شده است. این مغالطه همچنین زمانی رخ می‌دهد که در یک استدلال، آشکارا یا پنهانی گزاره‌ای بدون شواهد کافی درست پنداشته شود).

اما برای این که موجودی عضو اجتماع اخلاقی باشد، چه ویژگی‌هایی لازم دارد؟ و کدام یک از این ویژگی‌ها یا چه تعداد از آن‌ها برای شخص بودن ضروری است؟ چه معیارهایی سبب می‌شود موجودی شخص به شمار آید و در نتیجه واجد حقوق اخلاقی برابر شود؟

فیلسوفان اخلاق معیارهای متفاوتی برای شأن و منزلت اخلاقی جنین مطرح کرده‌اند، از جمله: از نظر باروخ برادی (Baruch Brody) از زمانی که مغز انسان شروع به فعالیت کرده و نقش خود را ایفا می‌کند، می‌توان او را انسان به شمار آورد و به محض این که مغز از فعالیت باز ایستد، دیگر نمی‌توان او را انسان به حساب آورد. بنابراین برای انسان بودن داشتن مغزی که شروع به فعالیت کرده و از فعالیت کاملاً نایستاده باشد، لازم و ضروری است. برادی زمان آغاز فعالیت مغزی جنین و انسان شدن آن را تقریباً پایان هفته ششم می‌داند (۲). سامنر (Sumner) تولد را ملاکی ضعیف و دلخواهی برای جایگاه اخلاقی جنین می‌داند و معتقد است تنها ملاک معتبر برای شأن و منزلت اخلاقی جنین، توانایی احساس است (۳). از نظر مایکل تولی، موجود

زنده در صورتی حق حیات دارد که از تجربه‌ها و دیگر حالات ذهنی خود تصور و نوعی خودآگاهی داشته باشد و تولد فی‌نفسه هیچ نقشی در جایگاه اخلاقی نوزاد ایجاد نمی‌کند. تولد نیز تفاوتی در جایگاه اخلاقی نوزاد ایجاد نمی‌کند. او جسورانه ادعا می‌کند که نه تنها جنین، بلکه نوزاد نیز واجد ویژگی‌های شخص نیست. از این رو نه تنها سقط جنین، بلکه نوزادکشی نیز نادرست نیست (۴). به اعتقاد سینگر جنین ارزشی بیشتر از حیات حیوانی با همان میزان از عقلانیت، خودآگاهی، آگاهی، استعداد احساس و... ندارد و در نتیجه شخص نیست. این امر در مورد نوزاد تازه متولدشده هم صادق است. عقلانیت و خودآگاهی بسیاری از حیوانات بیشتر از نوزادی یک هفته‌ای است. ارزش حیات نوزاد کم‌تر از حیات یک خوک یا شامپانزه است. در نتیجه نه تنها کشتن جنین، بلکه کشتن نوزادان نیز اخلاقاً مجاز است (۵)، اما در مقابل، شوارز (Schwarz) معتقد است که شخص‌بودن از زمان لقاح آغاز می‌شود و همه انسان‌ها شخص‌اند، گرچه ضرورتاً ایفاکننده نقش شخص نیستند. انسان‌بودن برای شخص‌بودن شرط لازم نیست (اشخاص می‌توانند غیر انسان باشند)، ولی شرط کافی هست (۶).

تعیین حد فاصل قاطع اخلاقی، یعنی مرحله و زمانی که جنین تبدیل به شخص می‌شود، مسأله‌ای است که آزادی‌خواهان با آن مواجه‌اند (۴)، لذا محافظه‌کاران با تأکید بر پیوستار میان تخمک بارور شده و نوزاد، از آزادی‌خواهان می‌خواهند تا مرحله‌ای را که جنین در آن واجد حق حیات و حقوق برابر می‌شود را مشخص کنند، زیرا بدون چنین حد فاصلی یا شأن و منزلت رویان را باید تا حد یک کودک ارتقا داد و سقط‌کردن آن را مجاز ندانست و یا باید شأن و منزلت کودک را تا حد یک رویان تنزل داد و قائل به جواز کشتن نوزادان شد، حال آنکه هیچ کس مایل نیست که کودکی به درخواست والدینش کشته شود (۵).

آزادی‌خواهان در پاسخ به درخواست محافظه‌کاران حد فاصل‌های اخلاقی متفاوتی برای تعیین شأن و منزلت اخلاقی جنین پیشنهاد می‌دهند، از جمله آگاهی، حساس‌بودن، زیست‌پذیری و نخستین حرکت جنین در رحم مادر. وارن همه حد فاصل‌های مطرح‌شده را رد می‌کند و در نهایت، تولد را به عنوان ملاک تعیین شأن و منزلت اخلاقی جنین می‌پذیرد.

چگونه باید در میان این معیارهای متعارض درباره شأن و منزلت اخلاقی دست به انتخاب بزنیم. از نظر وارن دو امر روشن است: اول این‌که معیارها نباید دلبخواهی باشند و نباید صرفاً به ترجیحات شخصی یا مثلاً نژادی خاصی اکتفا کرد؛ دوم این‌که ارائه نظریه‌ای درباره شأن و

منزلت اخلاقی باید عام باشد و همه موجودات را و نه تنها انسان‌ها، بلکه حیوانات، گیاهان، انواع حیات محتمل خارج از زمین و هر چیز دیگری که ممکن است پدید آید، را هم باید دربر گیرد (۷).

تفاوت انسان ژنتیکی و انسان اجتماعی (شخص)

وارن در پاسخ به این سؤال که چه ویژگی‌هایی لازم است تا موجودی شخص به حساب آید، می‌گوید: «در اینجا مجالی برای ارائه تحلیلی کامل از شخص بودن نداریم، ولی ما به چنین تحلیلی، برای تعیین شخص بودن موجود یا جنینی نیاز نداریم. آنچه ما لازم داریم فهرستی اولیه و تقریبی از اساسی‌ترین معیارهای شخص بودن است و این که چه تعداد از این معیارها برای شخص بودن موجودی کافی است؛ به این معنا که آن موجود شخص به شمار آید و واجد حقوق اخلاقی شود» (۱).

از نظر وارن انسان ژنتیکی بودن برای عضو تمام عیار اجتماع اخلاقی بودن، کافی نیست و چنین به صرف انسان بودن به این معنا، واجد حقوق تام نخواهد بود. اجتماع اخلاقی شامل همه انسان‌ها نمی‌شود، بلکه انسان‌هایی را دربر می‌گیرد که واجد ویژگی‌های شخص بودن باشند (۱).

ویژگی‌هایی که وارن برای شخص بودن ارائه می‌دهد، عبارتند از:

- ۱- آگاهی (به معنای قدرت ادراک اشیا و حوادث درونی و بیرونی و به ویژه توانایی احساس درد)؛
- ۲- تعقل (توانایی توسعه یافته برای حل مسائل نسبتاً پیچیده)؛
- ۳- فعالیت خودانگیخته؛
- ۴- استعداد برقراری ارتباط، با هر وسیله ممکن، با افراد و اشیا متفاوت؛
- ۵- خودآگاهی، آگاهی به خویشتن فردی یا نژادی (۱).

وارن مدعی است لازم نیست که موجودی همه این اوصاف را با هم داشته باشد، تا شخص به شمار آید، چه بسا مورد اول و دوم به تنهایی برای شخص بودن کافی باشند. ممکن است که موارد اول تا سوم کافی باشند، ولی اگر موجودی واجد هیچ یک از این موارد نباشد، یقیناً شخص نیست. هرچه موجودی، در جنبه‌های مربوطه، شباهت بیشتری به شخص داشته باشد، حق حیات او قوی‌تر و شدیدتر است. نمونه‌های اشیا شخصی که دارای حقوق اخلاقی کامل است، موجود بالغ معمولی است (۱).

بر این اساس، جنین حتی اگر رشد کرده باشد، هیچ یک از این معیارها را ندارد و شباهتش به شخص، کم‌تر از ماهی است و حق حیاتی بیشتر از حیوانات بالغ ندارد. جنین با چنین حق حیات اندکی هرگز نمی‌تواند حق ارتکاب سقط جنین زن را تحت‌الشعاع قرار دهد، لذا سقط جنین در تمام مراحل بارداری مجاز خواهد بود.

همانطور که گذشت وارن برخی از عام‌ترین ملاک‌های شأن و منزلت اخلاقی جنین را رد می‌کند و تنها تولد را ملاک برابری اخلاقی جنین می‌داند که در ادامه به بررسی ملاک‌های شأن و منزلت اخلاقی و تولد می‌پردازیم.

۱- آگاهی (Consciousness)

هیچ یک از دو طرف نزاع درباره آگاهی جنین بحث چندانی به میان نیاورده‌اند، چه بسا حرکت جنین به طور غیر مستقیم در صورتی که نشان‌دهنده آگاهی باشد، دارای اهمیت اخلاقی باشد. مخالفان سقط جنین صرف نظر از این که جنین آگاهی دارد یا نه، از حق حیات انسان از زمان باروری دفاع می‌کنند. طرفداران سقط جنین نیز تمسک به فقدان آگاهی را شیوه‌ای خطرناک می‌دانند. از آنجا که تحقیقات نشان می‌دهد که جنین بعد از شش هفته بارداری رخ می‌دهد، همچنین تحقیقات دیگری نوعی فعالیت مغزی در اوایل هفته هفتم را نشان می‌دهد، لذا گفته می‌شود جنین در اوایل بارداری قادر به احساس درد است. این احتمال، لیبرال‌ها را در تمسک به آگاهی به عنوان مرحله‌ای که جنین در آن حق حیات دارد، نگران می‌کند (۵).

با معیارهایی که وارن برای شخص بودن ذکر می‌کند، آگاهی داشتن برای شخص بودن ضروری است، لذا انسانی که آگاهی‌اش را از دست داده، ولی زنده است، مانند فردی که دچار مرگ مغزی شده، فاقد ویژگی آگاهی است و در نتیجه شخص به شمار نمی‌آید. همچنین انسان‌های ناقص بدون توانایی ذهنی شخص نیستند. جنین نیز چون فاقد آگاهی است، شخص به شمار نمی‌آید و نمی‌توان حقوق اخلاقی کامل برای او قائل شد. به اعتقاد وارن، این افراد را واجد حقوق اخلاقی کامل و برابر دانستن، همانقدر نامعقول است که کامپیوترها و روبات‌های بسیار پیشرفته را واجد حقوق اخلاقی برابر بدانیم (۱). از نظر وارن حتی اگر جنین هفت یا هشت هفته‌ای دارای ویژگی‌هایی باشد که میل به نگهداری را در ما برانگیزاند (مانند نوزاد) شباهتش به شخص بیشتر از رویان نیست، گرچه ظاهراً جنین می‌تواند درد احساس کند و به درد واکنش

نشان دهد و یا ممکن است مغزش کاملاً فعال شده باشد، حتی ممکن است از نوعی آگاهی ابتدایی برخوردار باشد، اما با این حال نمی‌توان گفت جنین همانند نوزاد چند ماهه آگاهی دارد. جنین توانایی تعقل یا انتقال پیام ندارد، مشغول فعالیت خودانگیخته نیست و اصلاً خودآگاهی ندارد. همچنین جنین قادر به اقامه استدلال نیست (۱).

۲- احساس (Sentience)

برخی فیلسوفان احساس را ملاک اولیه شأن و منزلت اخلاقی موجودات می‌دانند و معتقدند هر موجودی که واجد احساس هرچند بسیار اندک باشد، دارای شأن و منزلت اخلاقی است (۸). به اعتقاد وارن «احساس عبارت است از استعداد داشتن تجربه‌هایی مانند بینایی، شنوایی، بویایی یا تجربه‌های ادراکی دیگر، اما استعداد داشتن تجربه‌های لذت‌بخش و دردناک ظاهراً تنها به شأن و منزلت اخلاقی مربوط می‌شود» (۷). پس احساس عبارت است از توانایی تجربه لذت، درد و دیگر حالات آگاهانه (۱).

وارن معتقد است «معیار احساس حاکی از آن است که اگر شرایط را یکسان فرض کنیم، کشتن موجودی حساس اخلاقاً بدتر از کشتن موجودی غیر حساس است. از آنجا که مرگ موجودی حساس، به معنای محروم‌ساختن او از تجربه‌های لذت‌بخش آینده است، لذا مرگ آن موجود بداقبالی است در حالی که مرگ موجودی غیر حساس این گونه نیست» (۷)، اما معیار حساس بودن موجودی چیست؟ چگونه میان موجودات مختلف مثل سنگ و گیاه یا موجودات زنده تمایز قائل شویم؟

به اعتقاد وارن احساس مستلزم دستگاه عصبی مرکزی کارآمد است که سنگ‌ها، گیاهان و موجودات ریز فاقد آنند (۷). از این رو جنین انسانی در مراحل اولیه، یعنی سه ماهه اول فاقد احساس است، زیرا مغز و اعضای حسی آن هنوز رشد نکرده است و در نتیجه سقط کردن آن در این مرحله از بارداری پیامد اخلاقی منفی دربر ندارد (۷).

طبق نظر بسیاری از متخصصان اعصاب، در سه ماهه دوم بارداری جنین کم‌کم توانایی اولیه احساس را کسب می‌کند و ممکن است واکنش‌های ناآگاهانه از خود بروز دهد. همچنین در پایان سه ماهه سوم برخی از قسمت‌های مغز جنین فعال هستند (۷). در اواخر دوره بارداری جنین علائم روشنی از احساس را از خود بروز می‌دهد، برای مثال، عکس‌برداری‌های انجام‌شده

نشان می‌دهند که جنین نسبت به نور، صدا، فشار و دیگر محرک‌های حسی واکنش نشان می‌دهد (۹).

با این حال ملاک احساس مؤید این باور است که توجیه سقط جنین در ماه‌های آخر دشوارتر از توجیه آن در ماه‌های اولیه است، زیرا در سه ماهه سوم جنین کانون تجربه و ادراک است و کشته‌شدن جنین به معنای احساس درد و پایان جریان تجربه و ادراک اوست (۷). توانایی انسان برای تجربه لذت و درد دلیلی کافی برای آن است که نمی‌توان بدون دلیل، موجود حساسی را کشت یا به او آسیب رساند (۱).

اشکال دیدگاه طرفداران احساس این است که بسیاری از موجودات مثل زنبورها و مورچه‌ها نیز دارای احساس‌اند و بر این مبنا که هر موجود حساسی هرچند ضعیف، واجد ارزش اخلاقی است، پس این موجودات نیز باید دارای منزلت اخلاقی باشند (۱۰). وارن نیز معتقد است که احساس نمی‌تواند شرط کافی برای برابری حقوق اخلاقی باشد، زیرا بسیاری از ما حاضر به اعطای جایگاه اخلاقی برابر به بسیاری از موجودات حساس مانند موش‌ها نیستیم (۹). بیشتر حیوانات و حشرات دارای اعضای حسی و اعصاب هستند و در نتیجه حساس‌اند. اگر احساس ملاک شأن و منزلت اخلاقی باشد، پس حتی مگسی را هم بدون دلیل قوی نمی‌توان کشت، لذا شأن و منزلت انسان‌ها نمی‌تواند مبتنی بر ملاک احساس باشد (۹).

۳- زیست‌پذیری (Viability)

زیست‌پذیری مرحله‌ای از رشد جنین است که تداوم حیات جنین خارج از رحم طبیعی و حفظ آن به کمک ابزار و فناوری پزشکی و با دستگاه‌های مصنوعی امکان‌پذیر است (۱۱). به نظر می‌رسد زیست‌پذیری ابتدا مسأله‌ای حقوقی بوده، سپس وارد مباحث اخلاقی شده است. این‌که زیست‌پذیری چرا و چگونه مطرح شد، مربوط به مطرح‌شدن پرونده رو علیه وید (Roe v. Wade) و دو علیه بولتن (Doe v. Bolton) در دیوان عالی ایالات متحده می‌شود. طرح این دو پرونده سبب مغایردانستن قوانین مربوط به ۳۲ ایالت با قانون اساسی آمریکا شد. در دو پرونده مطرح شده، هر دو نفر هنگام بارداری تقاضای سقط کردند، ولی مانند سایر موارد مورد موافقت قرار نگرفت، لذا جهت درخواست اجازه سقط جنین به دادگاه مراجعه کردند. برای دادگاه این سؤال مطرح شد که جنین چه زمانی از حقوق قانونی برخوردار می‌شود و قانون موظف به

حمایت از اوست؟ در پرونده رو علیه وید دیوان عالی با مسأله حقوقی‌ای درگیر شد که تا حدی می‌توانست قانوناً سقط جنین را منع و یا آن را سر و سامان بخشد (۲).

دیوان عالی ایالات متحده در مورد قضیه رو علیه وید زیست‌پذیری را به عنوان حد فاصلی میان انسان‌بودن یا نبودن جنین پذیرفت و در نتیجه دولت خود را ملزم به حمایت از حق حیات جنین‌هایی دانست که زیست‌پذیر باشند، زیرا تنها در این صورت بود که جنین قابلیت ادامه حیات در خارج از رحم مادر را داشت (۵). دیوان عالی ایالات متحده پس از بررسی، جواز سقط جنین را در شش ماه اول صادر کرد و سقط جنین تبدیل به رویه پزشکی رایجی در این کشور شد تا حدی که در امریکا در سال ۱۹۷۷ بیش از یک میلیون سقط جنین صورت گرفت (۱۲). برخی زیست‌پذیری را برای تعیین منزلت اخلاقی جنین بسیار مهم می‌دانند، زیرا معتقدند در این مرحله جنین قابلیت انجام کارهایی را دارد که در زمان تولد می‌تواند انجام دهد. با تولد، نوزاد مکان اختصاصی خود را رها کرده و وارد فضای عمومی خارج از رحم می‌شود و عضوی از اجتماع و فردی مستقل از مادر به شمار می‌آید. او قادر به تعامل با دیگران بوده و نیازها و خواسته‌های مستقلی دارد. تنها تفاوت جنین در چنین مرحله‌ای با نوزاد در محل استقرارشان است (۱۳).

به اعتقاد تولی وابسته‌بودن موجودی به دیگری و یا این واقعیت که موجودی به لحاظ زیست‌شناختی می‌تواند مستقل از دیگری به حیات خود ادامه دهد، ربطی به داشتن حق حیات ندارد. برای مثال دوقلوهای به هم چسبیده‌ای را در نظر بگیرید که قادر به تکلم شده‌اند و اگر آن‌ها را از هم جدا کنند، یکی از آن‌ها خواهد مرد. از این امر نمی‌توان نتیجه گرفت که چون در صورت جداشدن، یکی از آن‌ها خواهد مرد، پس هیچ حق حیاتی ندارند (۴). به عبارت دیگر زیست‌پذیری و استقلال جنین نمی‌تواند دلیل محکمی بر علیه محافظه‌کاران در نادرستی سقط جنین باشد. سینگر نیز معتقد است از آنجا که ملاک زیست‌پذیری جنین با پیشرفت‌های فناوری و پزشکی در حال تغییر است، زیست‌پذیری ملاک قابل قبولی نیست (۵). به اعتقاد وارن اگر توجیه سقط جنین در ماه‌های آخر بارداری دشوار است به دلیل حساس‌شدن جنین است، نه به دلیل این‌که جنین زیست‌پذیر می‌شود (۱۴). از نظر او، ملاک زیست‌پذیری صرفاً به این دلیل (در پرونده رو علیه وید) مسلم فرض شد که به ایالات متحده اجازه دهد سقط جنین را به منظور حفظ حیات جنین در سه ماهه سوم، محدود کند (۹). اگر زیست‌پذیری به عنوان قابلیت

جنین برای زنده ماندن، به کمک ابزار و فناوری پزشکی، امکان پذیر باشد، این امر نمی تواند فی نفسه، تفاوت اخلاقی مهمی در شأن و منزلت اخلاقی جنین ایجاد کند (۱۴). یکی از اشکال های اساسی ملاک زیست پذیری این است که روشن نیست چرا با رشد و تغییر قابلیت جنین، شأن و منزلت اخلاقی آن نیز باید تغییر کند (۱۵). به اعتقاد وارن حتی اگر بتوان به کمک دستگاه بارداری مصنوعی (مثلاً در لوله آزمایشگاه) جنین ها را در سه ماه اول پرورش داده و زیست پذیر ساخت، این امر نمی تواند موجب افزایش شأن و منزلت اخلاقی آنان شود یا کشتن آن ها را از نظر اخلاقی نادرست جلوه دهد. به علاوه، اگر زیست پذیری بر حسب مدت بارداری تعریف شود، مثلاً هفته های ۲۶ تا ۲۸ بارداری، ممکن است زیست پذیری با دیگر تغییرات تکاملی که از نظر اخلاقی دارای اهمیت می باشند، هم زمان شود، لذا دلیل اصلی تفاوت منزلت اخلاقی برای جنین در اواخر و در اوایل بارداری این است که ممکن است پیش از این حساس شده باشد (۱۴).

تعیین زمان زیست پذیری دشوار است به این دلیل که این امر در هر جنینی متفاوت با جنین دیگر است. زیست پذیری به دانش و آگاهی ما نسبت به پیشرفت های پزشکی و نگهداری جنین در خارج از رحم بستگی دارد. با پیشرفت و تکامل فناوری رحم های مصنوعی زمان زیست پذیر شدن نیز تغییر می کند (۱۶). زمانی ۲۸ هفتگی را زمان زیست پذیر شدن جنین می دانستند، اما با پیشرفت های پزشکی به ۲۴ هفتگی رسید و این زمان با پیشرفت علم می تواند به حداقل ممکن برسد و از لحظه لقاح امکان انتقال آن به خارج از رحم و نگهداری آن در دستگاه ممکن باشد (۱۱).

دسترسی به فناوری نقش تعیین کننده ای در تعیین زیست پذیری جنین دارد و منظور از دسترسی به فناوری، دسترسی بالفعل نیست، بلکه مراد وجود فناوری پزشکی حفظ و نگهداری نوزادان نارس است. برای مثال، جنین زنی که در شهر فاقد فناوری پزشکی زندگی می کند، زیست پذیر به شمار می آید، گرچه در آنجا امکان نگهداری جنین در دستگاه وجود نداشته باشد، همانطور که اگر زنی در شهر دیگری زندگی می کند و آنجا امکانات لازم وجود دارد، جنین او زیست پذیر به شمار می آید (۱۷)، پس اشکال دیگر ملاک زیست پذیری این است که مرحله ای که جنین در آن زیست پذیر می شود، بستگی به وضعیت فناوری دارد، در حالی که فناوری نمی تواند ثمره ای در افزایش شأن و منزلت اخلاقی افراد داشته باشد (۱۵).

به اعتقاد وارن زیست‌پذیری به مراقبت‌های پزشکی در دسترس زن باردار و کودک مربوط می‌شود. از آنجا که متوسط زمان زیست‌پذیری تغییر کرده است، حتی شاید نگهداری و مراقبت جنین‌های زنده سه ماهه اول، خارج از رحم مادر نیز ممکن بوده و جنین بتواند به طور مصنوعی تکامل یابد. از این رو پذیرش ملاک زیست‌پذیری مستلزم نقض حقوق زنان خواهد بود، زیرا در صورت تغییر زمان زیست‌پذیری و امکان نگهداری جنین در سه ماهه اول، سقط جنین حتی در مراحل اولیه بارداری غیر مجاز خواهد بود و یا حداقل مستلزم حفظ حیات بسیاری از جنین‌های سقط‌شده، از طریق بارداری مصنوعی است (۱۴). در حالی که زمانی که زن تمایل دارد جنین خود را سقط کند، نه تنها می‌خواهد از بارداری خود و قبول این مسؤولیت‌های یابی یابد، بلکه می‌خواهد از داشتن بچه اجتناب کند، لذا ممکن است به طور معقول ترجیح دهد که در اوایل بارداری سقط جنین کند، به جای آنکه اجازه دهد جنین زنده بماند و به طور مصنوعی حمل شود (۹). بنابراین صرف این‌که فناوری می‌تواند رحم‌های مصنوعی برای بسیاری از جنین‌های انسانی ارائه دهد، نمی‌تواند تعهد اخلاقی برای حفظ حیات جنین ایجاد کند.

از نظر وارن پذیرش زیست‌پذیری تبعات نامطلوبی برای خانواده خواهد داشت، زیرا بارداری مصنوعی (از لقاح تا تولد) احتمالاً بسیار گران و خانمان‌برانداز است و به احتمال قوی با منافع والدین و فرزندان در تضاد خواهد بود، لذا با پذیرش زیست‌پذیری، یک جهش خطرناک از فناوری‌های ممکن به الزام اخلاقی خواهیم داشت (۹).

تعارض ظاهری حق مادر و جنین

به اعتقاد وارن گرچه در موارد بسیاری امکان تعارض حقوق برخی افراد با هم وجود دارد و این تعارض را نمی‌توان با نفی حقوق یکی از طرفین حل کرد، اما بارداری مورد خاصی است. بارداری تنها موردی است که ممکن است حقوق یک فرد منجر به تعارض و تناقض با حقوق دیگری شود، زیرا در دوران بارداری عملکرد ارگانیک یک فرد (جنین) از دیگری (مادر) جدایی‌ناپذیر است. این وحدت ارگانیکی ارائه هر گونه مراقبت پزشکی یا فعالیت مفید برای جنین را غیر ممکن می‌سازد (۹). با فرض تعارضات ظاهری میان حقوق جنین‌ها و حقوق زنان، باید حقوق زنان را مقدم داشت. وارن در پاسخ به این سؤال که چرا حقوق زنان ترجیح دارد و چرا نباید حقوق جنین‌ها ترجیح داده شود، مثلاً بدین دلیل که آنان امید به زندگی طولانی‌تری

دارند، معتقد است اگر جنین‌ها به معنایی که گفته شد، شخص به شمار آیند، ترجیح حقوق زنان بر آنان بی‌ملاک و دلبخواهی خواهد بود، ولی از آنجا که استعداد و توانایی تعقل، خودآگاهی و تعامل اجتماعی و اخلاقی ظاهراً بعد از تولد شکوفا می‌شوند، مشکل بتوان استدلال کرد که جنین‌ها یا نوزادان تازه متولدشده، شخص‌اند (۷). از طرفی با یکسان فرض کردن دیگر امور، نفی حقوق اخلاقی اساسی موجوداتی که شخص به شمار می‌آیند، بدتر از سایر موجودات است. از آنجا که زنان شخص به شمار می‌آیند و جنین‌ها شخص به شمار نمی‌آیند، در موارد تعارض ظاهری حقوق زنان مقدم است (۷). از این رو دلیل ترجیح زنان، شخص بودن آنان است، لذا قائل شدن حقوق برابر برای جنین‌ها و زنان درست نیست، زیرا به معنای محروم کردن اشخاص از حقوق اخلاقی و قانونیشان است (۹).

پیامدهای بسط حقوق برابر به جنین

به اعتقاد وارن پذیرش حقوق اخلاقی برابر برای جنین، پیامدهای نامطلوبی برای زنان در پی خواهد داشت. یکی از این پیامدها عدم جواز سقط جنین در صورت درخواست و جواز آن صرفاً در سه ماهه نخست بارداری خواهد بود، در صورتی که مشکلات مربوط به عدم طبیعی بودن جنین، سلامتی زن، وضعیت شخصی یا اقتصادی زن گاهی در مراحل بعدی بارداری جدی می‌شود. اگر حقوقی برابر برای جنین قائل شویم، لازم می‌آید سقط جنین به منظور حفاظت از حیات یا سلامت زن، غیر مجاز بوده و زن برخلاف اراده‌اش متحمل بارداری شده و تن به رویه‌های خطرناکی از جمله سزارین دهد، لذا بسط و گسترش حقوق اخلاقی اساسی کامل و برابر به جنین موجب به مخاطره افتادن حقوق اساسی زنان می‌شود (۷).

وارن به نتایج وحشتناک گسترش حقوق برابر برای جنین‌ها در ایالات متحده اشاره کرده و می‌گوید در دهه‌های گذشته به دلیل حفظ منافع جنین‌ها، داشتن حکم دادگاه (برخلاف اراده زنان) برای انجام سزارین الزامی بوده و زنان نیز به خاطر امنیت داشتن در برابر ضرب و شتم جسمی ملزم به رعایت آن بودند. این امر نقض شدید حقوق زنان به شمار می‌آید. وارن به مورد انجی (Angie Cardez) اشاره می‌کند که در مرکز پزشکی دانشگاه جورج واشنگتن در ژوئن ۱۹۸۷، به دستور دادگاه عمل سزارین انجام شد و دو روز پس از عمل درگذشت. انجی از سرطان رنج می‌برد و انتظار نمی‌رفت بسیار طولانی زندگی کند. پزشکان ادعان داشتند که

جنین رشد نیافته است و قابلیت زنده ماندن ندارد و انجی خودش برای زنده بیرون آمدن از عمل جراحی، بیش از حد ضعیف است، گرچه او، خانواده‌اش و پزشکان همه با انجام عمل سزارین مخالف بودند، اما عمل سزارین با حکم دادگاه برای نجات جنین انجام شد و همانطور که پیش‌بینی می‌شد، هم انجی و هم نوزادش بعد از عمل فوت کردند. حقوق این زن، استقلال، تمامیت جسمی و زندگی‌اش نه تنها به دلیل بیماری، بلکه به دلیل بارداری‌اش نادیده گرفته شد. هیچ انسانی نمی‌تواند مجبور به انجام عمل جراحی خطرناک شود، حتی اگر برای نجات جان یک کودک باشد، اما گاهی اوقات زنان مجبور به انجام جراحی‌های خطرناک مثل سزارین می‌شوند، فقط به این دلیل که منافع جنین‌ها در نظر گرفته شده است (۹)، در حالی که سزارین اجباری تهدیدی برای کاهش شأن و منزلت اخلاقی زنان است (۱۸).

یکی دیگر از خطرات گسترش حمایت‌های قانونی برابر برای جنین‌ها این است که زمانی که زنان جنین خود را سقط کنند یا نوزاد نارس، بیمار یا غیر طبیعی بزنند، ممکن است زنان به طور فزاینده‌ای سرزنش شوند و یا تحت پیگرد قانونی قرار بگیرند. اگر سهل‌انگاری‌های قابل اجتناب زنان موجب آسیب به جنین شود، در آن صورت آنان مسؤولند، ولی ممکن است آسیبی که به جنین رسیده، به علت فعالیت‌ها یا شرایطی باشد که به طور معمول جرم قانونی نیست، مثلاً ممکن است او سیگار کشیده باشد یا الکل مصرف کرده باشد، یا خیلی کم خوابیده باشد و... آیا جنین کوتاهی‌هایی واقعاً قتل از روی غفلت است؟ برای مثال سن‌دیه‌گو زنی است که بچه‌اش با آسیب مغزی متولد شد و چند هفته بعد درگذشت. دادگاه او را به قتل غیر عمد محکوم کرد، زیرا دکترش او را از نوشیدن الکل و آمیزش جنسی منع کرده بود (۹).

یکی دیگر از مواردی که بسط حقوق برابر به جنین‌ها را رد می‌کند، این است که بیشتر سقط جنین‌ها به دلیل ناهنجاری‌های شدید جنین، مانند سندروم دان انجام می‌شود و معمولاً در سه ماهه دوم بارداری قابل تشخیص است، زیرا به دست آوردن نتیجه آزمایشات تا قبل از آن ممکن نیست. از این رو جواز سقط جنین در ماه‌های آخر را ضروری می‌نمایند (۹).

به اعتقاد وارن اعطای حقوق کامل به جنین‌ها، نه تنها حق انتخاب سقط جنین برای زنان را تهدید می‌کند، بلکه به معنای محروم کردن زنان از حقوقی مانند اختیار شخصی، تمامیت جسمانی و گاهی زندگی‌شان است، پس در کالبد انسان تنها برای یک نفر با حقوق برابر و کامل، جا وجود دارد و باید تولد را نشان‌دهنده وظایف قانونی والدین نسبت به جنین دانست. در نتیجه،

به دلیل وجود این پیامدها، مناسب‌ترین جایگاه برای نشان دادن وجود یک شخص حقوقی، تولد است، نه احساس، قابلیت زیست‌پذیری، یا برخی علائم پیش از زایمان (۹).

تولد (Birth)

وارن، پس از رد کردن سایر حد فاصل‌های اخلاقی، تولد را اخلاقاً مهم و سرآغاز برابری و نشان‌دهنده عضویت نوزاد در اجتماعی اخلاقی تلقی می‌کند. به اعتقاد او گرچه نوزاد بلافاصله در لحظه تولد تبدیل به یک شخص نمی‌شود، اما تبدیل به موجود انسانی زیست‌شناختی مستقلی می‌شود، بدون این‌که حقوق اساسی شخص دیگری را نقض کند (۹)، حتی در صورتی که مادر نخواهد از نوزاد نگهداری کند، می‌تواند او را به فرزند خواندگی بسپارد. همچنین در بیشتر کشورها برای والدینی که تمایل به نگهداری نوزادان خود ندارند، مراکز و کانون‌هایی یافت می‌شود که مایلند از این نوزادان حمایت کنند. لحظه تولد هرچند حد فاصل قاطعی را درباره میزان برخورداری کودک از حق حیات نشان نمی‌دهد، ولی خاتمه حق مادر برای تعیین سرنوشت نوزادش را مشخص می‌سازد (۱).

نقد دیدگاه وارن درباره تولد

اشکالات متعددی بر دیدگاه وارن وارد است، از جمله:

۱- هویت یکسان جنین قبل و بعد از تولد

گرچه تولد ملموس‌ترین حد فاصل اخلاقی به نظر می‌رسد و ما از نابودسازی موجودی که هرگز ندیده‌ایم، کم‌تر مضطرب و ناراحت می‌شویم تا موجودی که آن را دیده‌ایم، اما آیا این امر کافی است که تولد را ملاک برابری اخلاقی بدانیم؟ (۵) محافظه‌کاران استدلال می‌کنند که انسان ذاتاً ارزشمند است و مادامی که انسان وجود دارد، دارای این ذات و هویت ارزشمند است، حتی اگر نتواند بالفعل کارکردهای فاعل اخلاقی را از خود بروز دهد (۱۹). آنان می‌توانند اعتراض کنند که جنین چه داخل رحم و چه خارج از آن، هویت یکسانی داشته و از میزان آگاهی و احساس یکسان برخوردار است. نوزاد نارس متولدشده چه بسا تکامل و رشدش کم‌تر از جنینی باشد که به پایان زمان طبیعی تولدش نزدیک می‌شود. طبق مبنای لیبرال نمی‌توان نوزاد نارس شش ماهه را از بین برد، ولی می‌توان جنین تکامل‌یافته را از نابود کرد و حال آنکه

این امر نمی‌تواند صحیح باشد، زیرا مکان یک موجود نباید در خطابودن کشتن او تفاوت چندانی ایجاد کند (۵).

۲- ناسازگاری ملاک تولد با معیارهای شخص بودن

وارن از یکسو معیارهای پنج‌گانه‌ای برای شخص بودن ذکر می‌کند و از سوی دیگر تولد را موجب شأن و منزلت اخلاقی نوزاد تلقی کرده است. این دو ادعا با هم سازگاری ندارند، چون لازمه معیارهای پنج‌گانه وارن جواز نوزادکشی است، ولی اگر ملاک تولد در نظر گرفته شود، نوزادکشی مجاز نیست. در ادامه ناسازگاری این دو نشان داده می‌شود:

۲-۱- لازم و ملزوم بودن سقط جنین و نوزادکشی: سقط جنین و نوزادکشی لازم و ملزوم یکدیگرند و اگر کسی قائل به جواز اخلاقی سقط جنین باشد، باید قائل به جواز نوزادکشی نیز باشد. تولی این ملازمه را پذیرفته و نه تنها قائل به جواز سقط جنین شده، بلکه کشتن نوزاد را تا یک هفته بعد از تولد به لحاظ اخلاقی مجاز می‌داند (۴). سینگر به تبع تولی زمان جواز کشتن نوزاد را تا یک ماه پس از تولد افزایش داده و قائل به جواز نوزادکشی و به طریق اولی جواز سقط جنین است (۵)، اما وارن لازمه دیدگاهش، یعنی نوزادکشی را نمی‌پذیرد و تنها قائل به جواز سقط جنین است، لذا در استدلال‌هایش دچار تناقض شده است. او مدعی دفاع از نوزادان و انتساب حق برابر به آنان است و آن را دفاع از چیزی می‌داند که بدیهی است و نیاز به دفاع ندارد (۷)، اما لازمه استدلال‌هایش نقض حقوق نوزادان است.

اولاً همان‌گونه که گذشت وارن تولد را معیار کسب شأن و منزلت اخلاقی می‌داند و معتقد است جنین ویژگی‌های لازم برای شخص بودن را ندارد، اما نوزاد تازه متولدشده تفاوت اساسی با جنین پیش از تولد ندارد. همان‌گونه که جنین نمی‌تواند در تعاملات اجتماعی وارد شود نوزاد نیز نمی‌تواند چنین کند. هر دو می‌توانند به محرک‌هایی از قبیل نور یا لمس واکنش نشان دهند، هر دو می‌توانند گریه کنند، انگشتشان را بکنند و چشم‌هایشان را باز کنند، لذا تفاوت تعیین‌کننده‌ای در تعامل اجتماعی بین نوزاد و جنین هشت ماهه یا جنین چند ساعت قبل از تولد نیست. از همین روست که وارن نوزاد تازه متولدشده را هم شخص نمی‌داند، ولی به دلایلی که بعداً متذکر خواهیم شد نوزادکشی را مجاز نمی‌داند، اما اگر طبق نظر او نوزاد به اندازه ماهی شخص است و نه بیشتر، چرا باید نوزادان شخص به حساب آیند حتی به معنای اجتماعی؟ (۱۰) وارن به دلیل این که جنین ویژگی‌های شخص بودن را ندارد، جنین را انسان ژنتیکی می‌داند.

همانطور که گذشت نوزاد نیز فاقد این ویژگی‌هاست. حال اگر نوزاد تنها به این دلیل که انسان ژنتیکی است، شایسته احترام است، چرا جنین انسان نباید به اندازه نوزاد سزاوار احترام باشد؟ (۱۰)

ثانیاً همانطور که گذشت او معیارهایی برای شخص‌بودن ارائه می‌دهد که نه تنها جنین فاقد این معیارهاست، بلکه نوزاد تازه متولدشده نیز، فاقد برخی از این معیارهاست. از این رو به نظر می‌رسد تا زمانی که نوزاد این معیارها را کسب نکند، کشتن او اخلاقاً مجاز است و از آنجا که تا زمان کسب معیارهای شخص‌بودن نوزاد به عنوان نوزاد آزمایشی (نوزادی که می‌تواند در هفته‌های اول زندگی کشته شود) تلقی خواهد شد، این امر می‌تواند موجب اثرات و تبعات منفی روانی بر بچه‌های بالغ شود. وقتی خواهر یا برادر نوزاد کشته‌شده به یاد او می‌افتند به وحشت و اضطراب خواهند افتاد (۲۰). از این رو منع نوزادکشی اعتماد در خانواده‌ها را حفظ خواهد کرد. همچنین سبب رشد فضایل اخلاقی از جمله اشتیاق به مراقبت از فرد ضعیف‌تر و نگرانی نسبت به افراد ضعیف می‌شود، لذا وارن در معضلی فرو رفته که مستلزم آن است که یا دیدگاه لیبرال‌ش را رها کند یا بپذیرد که نوزادکشی مجاز است (۲۰).

ثالثاً او ادعا می‌کند که اگر نوزادی در جامعه فقیری به دنیا بیاید که استطاعت مراقبت از او را ندارند و یا اگر نوزادی معیوب به دنیا بیاید، کشتن نوزادان و این‌که اجازه دهیم آن‌ها بمیرند، ضرورتاً نادرست نیست (۱). این با ادعای وارن مبنی بر نادرستی نوزادکشی و دفاع از حقوق نوزادان ناسازگار است.

۲-۲- نفی ملاک تولد بر اساس معیارهای پنج‌گانه وارن: او پنج ویژگی برای شخص‌بودن فرض می‌گیرد و تولد در شمار این معیارها نیست. از این رو تولد نمی‌تواند در جواز یا عدم جواز اخلاقی سقط جنین تأثیری داشته باشد.

۲-۳- وابسته‌بودن به مادر ملاک حقوق اخلاقی: بر مبنای ملاک تولد جنین مادامی که در بدن مادر است، هیچ حقی نسبت به حیات ندارد، ولی به مجرد این‌که متولد و از مادر جدا شود، واجد حق حیات می‌شود، پس این وابسته‌بودن یا نبودن به مادر است که سقط جنین را مجاز می‌کند و یا موجب حقوق اخلاقی می‌شود نه شخص‌بودن یا نبودن جنین. در واقع در این دیدگاه تنها حقوق بدنی زن مد نظر قرار گرفته است. حال آنکه از نظر وارن داشتن حق سقط جنین برای زن، تنها مبتنی بر حقوق بدنی نیست، بلکه ملاحظات دیگری از جمله آزادی و سعادت و نگرانی برای رفاه جسمانی نیز مطرح است.

۲- تولد سبب تغییر در حقوق زن

وارن خود متوجه است که جداسازی جنین از زن (تولد) سبب تغییر در حقوق زن می‌شود. با توجه به این‌که جداسازی دو گونه است، سقط جنینی که قبل از زیست‌پذیری انجام می‌شود و منجر به مرگ جنین می‌شود و جداسازی به روش تسریع در زایمان (Ecboic) که هدف آن زنده متولدشدن جنین است، برای وارن مشخص نیست که زن حق انتخاب کدام روش را برای تولد بچه دارد، آیا زن حق درخواست مرگ جنین، یعنی انتخاب روش اول را دارد یا نه؟ (۲۰). وارن معتقد است که اگر بتوان در اواخر دوره بارداری سقط جنین را بی‌خطر و بدون کشتن جنین انجام داد، زن هیچ حقی برای پافشاری بر مرگ جنین ندارد، به همان دلیلی که او حق ندارد اصرار کند که یک نوزاد زنده کشته شود (۷). در حالی که این مطلب با دیدگاه لیبرال وارن هیچ سازگاری‌ای ندارد.

دلایل عدم جواز نوزادکشی

وارن دلایلی برای مجازنبودن نوزادکشی ارائه می‌دهد:

دلیل اول، او نوزادان را بسیار نزدیک به شخص می‌داند و معتقد است نوزادان بلافاصله بعد از تولد، عضوی از اجتماع اخلاقی انسان‌ها به شمار می‌آیند، گرچه فاقد برخی یا همه معیارهای شخص‌بودن باشند. نوزاد پس از تولد از مادر جدا می‌شود، در نتیجه دیگر حقوق او و مادر متعارض نبوده و موجب نقض حقوق اساسی مادر نخواهد بود (۹). در واقع نوزاد گرچه نزدیک به شخص‌شدن است، ولی چون معیارهای شخص‌بودن را ندارد، شخص به شمار نمی‌آید، اما نوزاد گرچه شخص نیست، ولی حقوق مادر را نیز نقض نمی‌کند، از این رو نباید او را کشت.

۱- نقد دلیل اول

۱-۱- **توسل به بالقوگی جنین:** به نظر می‌رسد دلیل وارن مبنی بر این‌که نوزادان به شخص‌بودن بسیار نزدیک هستند، توسل به بالقوگی نوزاد است. به عبارتی، گرچه نوزادان بالفعل شخص نیستند، ولی دارای قوه قریب شخص‌شدن هستند، به این معنا که جنین‌ها بالقوه واجد استعداد شخص‌شدن هستند، پس این بالقوگی حقوق اخلاقی اساسی را به آنان اعطا می‌کند، حال آنکه وارن در ارتباط با سقط جنین، بالقوگی را نمی‌پذیرد (۲۰). زیرا او معتقد است هر جا حقوق اشخاص بالغ و بالفعل با حقوق اشخاص بالقوه مانند نوزاد، متعارض شود،

حقوق اشخاص بالغ بر حقوق اشخاص بالقوه غلبه دارد، لذا شخص بودن بالقوه، حق مهمی برای زیستن جنین ایجاد نمی‌کند (۷). از این رو این دیدگاه وارن که نوزادان به شخص بودن نزدیک هستند، نمی‌تواند مستلزم این باشد که نوزادکشی اخلاقاً غیر مجاز است.

۲-۱- از آنجا که طبق نظر وارن:

- نوزاد تازه متولدشده صرفاً شخص بالقوه است و شخص بالفعل به شمار نمی‌آید؛
- حقوق افراد واقعی مهم‌تر و سنگین‌تر از افراد بالقوه است؛
- در صورتی که زن مایل به نگهداری و مراقبت از نوزادش نباشد به دلیل این که حقوق زن را تحت تأثیر قرار می‌دهد؛
- زن شخص بالفعل بوده و حقوقش مهم‌تر و سنگین‌تر از جنین (شخص بالقوه) است؛
- پس زن حق انتخاب کشتن نوزاد را دارد و در نتیجه کشتن نوزاد به لحاظ اخلاقی مجاز خواهد بود؛ حال آنکه وارن جواز کشتن نوزادان را نمی‌پذیرد.

دلیل دوم، از نظر وارن دست کم در کشورش (مراد خانم وارن ایالات متحده امریکا است) و در شرایط کنونی افراد زیادی هستند که تمایل به اخذ و نگهداری نوزادان دارند و از نابودی آن‌ها ناراحت می‌شوند، کشتن نوزاد تازه متولدشده اخلاقاً نادرست است، زیرا والدین در صورت عدم تمایل به نگهداری نوزاد می‌توانند آن را به این افراد بسپارند. بنابراین نوزادکشی به دلایلی مشابه با دلایلی که نابودسازی بی‌دلیل منابع طبیعی یا آثار هنری مهم را نادرست تلقی می‌کنند، ناصواب است (۱).

وارن در پاسخ به این سؤال که اگر این استدلال اثبات کند که نوزادکشی دست کم در این زمان و در این کشور نادرست است، آیا این استدلال اثبات نمی‌کند که سقط جنین هم نادرست است؟ معتقد است افراد بسیاری جنین‌ها را ارزشمند دانسته و از نابودی آن‌ها ناراحت می‌شوند و ترجیح می‌دهند از آن‌ها نگهداری کنند، اما تفاوت زیستی مهمی بین جنین و نوزاد وجود دارد، مادامی که جنین متولد نشده ممکن است حفظ او و تحمل بارداری حقوق اساسی زن از جمله آزادی و اختیارش را نقض کند. حقوق زن، حقوق آن دسته از افرادی را که دوست دارند جنین حفظ شود تحت الشعاع قرار می‌دهد، درست همان‌گونه که اگر جان کسی از سوی جانوری وحشی در معرض خطر باشد، حق او نسبت به حفظ جانش از طریق نابودکردن آن جانور،

حقوق افرادی را که ترجیح می‌دهند آن جانور آسیب نبیند، تحت‌الشعاع قرار می‌دهد، اما به محض این‌که نوزاد متولد شود، دیگر ناقض حقوق مادر نیست (۱).

۲- نقد دلیل دوم

اشکالاتی بر این استدلال وارد است از جمله این‌که:

۱-۲- نخستین اشکال استدلال دوم: نخستین اشکال وارن این است که دلایلی که بر علیه نوزادکشی اقامه شده، به همان اندازه می‌تواند برای مخالفت با سقط جنین نیز به کار رود. اگر نوزادکشی به دلیل عواطف و احساسات انسانی نادرست است و بسیاری از مردم به دلیل عواطف انسانی از کشته‌شدن نوزادان متأسف و متأثر می‌شوند، به همین دلیل از دیدن تصاویر سقط جنین و کشته‌شدن جنین نیز منزجر و ناراحت می‌شوند. همچنین اکثر مردم از ارائه مراقبت‌های بارداری حمایت می‌کنند و آسیب‌رساندن به زنان باردار را بسیار بد می‌دانند. بسیاری از مردم (حتی اگر موافق سقط جنین باشند)، نسبت به سقط جنین احساس بدی دارند و سقط جنین برایشان ناراحت‌کننده است. به علاوه جنین در رحم مادر، حتی اگر شخص نباشد، برای مردم با ارزش است (۱۰).

دلایل به نفع سقط جنین نیز، به همان اندازه می‌تواند برای نوزادکشی به کار رود. برای مثال، وارن معتقد است از آنجا که تنها در ایالات متحده ۱/۵ میلیون نفر (این آمار مربوط به زمان انتشار مقاله خانم وارن است) در انتظار قبول سرپرستی بچه‌ها هستند، پس نوزادکشی نادرست است، زیرا اگر والدین مایل به نگهداری بچه نباشند، افراد دیگر هستند که تمایل به نگهداری از آن‌ها را دارند. از نظر مخالفان سقط جنین، طبق این استدلال نه تنها نوزادکشی، بلکه سقط جنین نیز نادرست است، زیرا نوزادکشی تنها مانع سرپرستی ۱/۵ میلیون زوج می‌شود، اما سقط جنین نه تنها جنین فرصتی را از آن‌ها می‌گیرد، بلکه مانع از فرزندخواندگی همه جنین‌هایی می‌شود که می‌توانستند تحت سرپرستی این افراد قرار گیرند (۱۰).

۲-۲- ناخوشایندی فرزندخواندگی: وارن تصدیق می‌کند که دلایلی که او ارائه می‌دهد، می‌تواند برای نادرستی سقط جنین استفاده شود، دست کم در جامعه‌ای مثل جامعه خودش که برای جنین‌ها ارزش قائلند (۱). از این رو تلاش می‌کند با اشاره به این تفاوت که حیات نوزاد، تهدیدی جدی برای سلامت و جان زن نیست (زیرا زن آزاد است که او را به فرزندخواندگی یا مراکز حمایت از نوزادان بسپارد) نشان دهد، حتی با پذیرش این دلایل سقط جنین اخلاقاً

قابل قبول است (۲۰)، اما فرزندخواندگی گاهی ممکن است برای مادر غم‌انگیزتر از نوزادکشی باشد، زیرا این امکان وجود دارد که یک کودک رشد کرده بخواهد مادر خود را پیدا کند و به دنبال برقراری ارتباط با او باشد. و این امر ممکن است آسیب‌های جدی روحی و روانی برای هردو در پی داشته باشد.

دلیل سوم، افراد زیادی هستند که نوزادان را با ارزش می‌دانند و مایل‌اند از مراکز نگهداری نوزادان حمایت مالی کنند یا مالیات پرداخت کنند، برای این‌که نوزادان سالم بمانند به جای این‌که کشته شوند. بنابراین مادامی که افرادی هستند که قادرند امکانات نگهداری از آن‌ها را فراهم نمایند، کشتن آن‌ها نادرست است (۲۰).

از استدلال وارن به دست می‌آید که اگر نوزادی ناخواسته یا ناقص در جامعه‌ای فقیر متولد شود که استطاعت مراقبت از آن را نداشته، یا به هر دلیلی تمایل به مراقبت از او را ندارند، در این صورت کشتن نوزاد مجاز است، حال آنکه این نتیجه از نظر برخی افراد غیر اخلاقی و بی‌رحمانه است. وارن در پاسخ می‌گوید: وجود افرادی که چنین احساسی دارند و مشتاق نگهداری و مراقبت از نوزادان هستند، دلیلی کافی و وافی است بر این‌که باید از آن‌ها محافظت شود (۱).

۳- نقد دلیل سوم

۳-۱- ارزش نوزادان تابع ارزیابی اشخاص دیگر: وارن در این استدلال ارزش نوزادان را تابع دلایل پیامدگرا کرده است که صرفاً بر ارزیابی اشخاص دیگر تکیه دارد، یعنی تصمیم‌گیری درباره حفظ حیات یا تضمین زندگی نوزادان به دست دیگران است. وارن وجود افرادی را که مشتاق مراقبت از نوزادان هستند و برای حمایت از نوزادان مالیات یا هزینه پرداخت می‌کنند را دلیلی کافی برای حفظ نوزادان می‌داند، حال اگر این افراد دیگر تمایلی به نگهداری و مراقبت از این نوزادان نداشته باشند و مایل به پرداخت هزینه‌های مراقبت از نوزادان نباشند یا مراکز برای حمایت از این کودکان وجود نداشته باشند یا دیگر نخواهند به مراقبت از کودکان ادامه دهند، چه می‌شود؟ آیا باید جواز نوزادکشی به لحاظ اخلاقی را بپذیریم؟ در واقع بر اساس دیدگاه وارن اگر افرادی باشند که بخواهند مالیات یا هزینه‌های مربوط به مراقبت نوزادان را پرداخت کنند، نمی‌توان اخلاقاً نوزادان را از بین برد، ولی اگر چنین افرادی نباشند، پس نوزادکشی باید اخلاقاً مجاز باشد. در نتیجه از این استدلال وارن نمی‌توان نادرستی نوزادکشی در تمامی موارد و به طور مطلق را نتیجه گرفت.

دلیل چهارم، شخص بودن فرد به تدریج در طول زندگی شکل می‌گیرد. او زمانی تبدیل به شخص می‌شود که دوره‌های طولانی وابستگی به انسان‌هایی که قبلاً شخص شده‌اند را طی کند. برای این‌که نوزاد بعد از تولد تبدیل به شخص شود، باید در محیط‌های مختلف و تحت تعلیم و تربیت پدر و مادر و یا سایر اشخاص قرار گیرد. هر محیطی به گونه‌ای در رشد و شکوفایی استعداد‌های انسان مؤثر است. در طول این دوره، نوزاد زبان و قابلیت‌های ذهنی و رفتاری را فرا می‌گیرد، لذا اگر می‌خواهیم در آینده انسان و فاعل اخلاقی و دارای شانس زندگی خوب وجود داشته باشد، باید برای حیات و رفاه نوزادان و بچه‌های جوان ارزش قائل شویم (21).

۴- نقد دلیل چهارم

اولاً، این استدلال وارن مانع از کشته‌شدن نوزادان قبل از این‌که قادر به سخن گفتن باشند، نمی‌شود؛ ثانیاً او لازمه فاعل اخلاقی داشتن در آینده را ارزش قائل شدن برای نوزادان می‌داند. اگر ما برای این‌که در آینده فاعل اخلاقی داشته باشیم، نمی‌توانیم همه نوزادان و بچه‌های بزرگ‌تر را بکشیم، دقیقاً به همین دلیل نمی‌توانیم خیلی از جنین‌ها را نیز سقط کنیم (۱۰). این دلیل وارن در مورد جنین‌ها نیز می‌تواند به کار رود. دقیقاً برای این‌که در آینده فاعل اخلاقی داشته باشیم نباید جنین‌ها را نیز از بین برد و باید برای حیات آنان نیز همانند نوزادان ارزش قائل شد؛ ثالثاً به نظر می‌رسد این دلیل وارن نیز مبتنی بر بالقوگی نوزاد باشد، به این معنا که نوزادان بالقوه استعداد شخص شدن را دارند و بر اساس دیدگاه وارن این استعداد بالقوه در ارتباط با دیگران (اشخاص) به تدریج به فعلیت می‌رسد تا زمانی که نوزاد تبدیل به شخص شده و فاعل اخلاقی به شمار آید، پس این بالقوگی نوزاد است که حقوق اخلاقی اساسی را به آنان اعطا می‌کند. حال آنکه وارن بالقوگی را نمی‌پذیرد. در نتیجه این دلیل وارن نمی‌تواند مستلزم این باشد که نوزادکشی اخلاقاً غیر مجاز است.

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که گذشت وارن استدلال سنتی بر مجازنبودن سقط جنین را به دلیل تکرارنشدن حد وسط عقیم می‌داند و معتقد است انسان در مقدمه اول به معنای انسان زیست‌شناختی است و در مقدمه دوم به معنای انسان اجتماعی که وارن آن را شخص می‌نامد. وارن پنج معیار برای تمایز میان انسان و شخص ارائه داده و معتقد است جنین انسان و حتی نوزاد تازه متولدشده

فاقد ویژگی‌های شخص‌بودن‌اند. او تولد را ملاک کسب حقوق برابر اخلاقی دانسته و سایر معیارهای ارائه‌شده از جمله آگاهی، نخستین حرکت جنین در رحم مادر، احساس و زیست‌پذیری را رد کرده است. وارن از سویی ادعا می‌کند که اگر تنها اشخاص حق حیات دارند و معیارهای شخص‌بودن همان معیارهایی هستند که او نام می‌برد و نوزادان نیز فاقد این معیارها هستند، پس کشتن نوزاد تازه متولدشده، آدم‌کشی به شمار نمی‌آید و از سوی دیگر نوزادکشی را نپذیرفته و دلایلی برای عدم جواز آن اقامه می‌کند. به نظر می‌رسد که در استدلال‌های وارن اضطراب و تناقض وجود دارد. در این مقاله به بررسی و نقد دیدگاه وارن درباره تولد به عنوان ملاک برابری اخلاقی پرداخته و اثبات شد که ملاک تولد نمی‌تواند تعیین‌کننده شأن و منزلت اخلاقی جنین باشد و با معیارهای پنج‌گانه وارن نیز ناسازگار است. به نظر می‌رسد جنین از لحظه لقاح واجد حق حیات است و از همان ابتدا شأن و منزلت اخلاقی برابر با افراد بالغ را دارد و در تمام مراحل بارداری دارای هویت یکسان انسانی است، لذا جنین از لحظه لقاح واجد حقوق اخلاقی می‌شود نه هنگام تولد.

References

1. Warren M. Biomedical Ethics. 4th ed. New York: McGraw-Hill; 1997. pp. 59-74.
2. Brody B. Abortion and the Sanctity of Human Life: A Philosophical View. 1th ed. Cambridge: MIT Press; 1975. p. 26-32.
3. Sumner L. Abortion and moral theory. 2th ed. New Jersey: Princeton ;1983. p. 53.
4. Tooley M. Abortion and Infanticide. Philosophy and public affairs 1972; 1(2): 37-65.
5. Singer P. Practical Ethics. Second edition. USA: Monash University; 1993. p. 138-169.
6. Schwarz S. The Moral Question of Abortion. 1th ed. United States of America: Loyola university press; 1990. p. 86-112.
7. Warren M. A. Companion to Ethics. Blackwell Companions to Philosophy. 1th ed. Oxford: Blackwell Publishing Ltd; 1993. p. 303-314.
8. Steinbock B. A Companion to Bioethics. Second edition. Oxford: Wiley-Blackwell; 2011. p. 150-160.
9. Warren M. The Moral Significance of Birth. Ethics & Reproduction 1989. 4(3): 46-65.
10. Kaczor CH. The Ethics of Abortion Women's Rights, Human Life, And the Question of Justice. First published. New York: Routledge; 2011. p.42-95.
11. Callahan D. Abortion and Medical Ethics. Annals of the American Academy of Political and Social Science 1987; 37: 116-127.
12. Hayler B. Abortion. Signs 1979; 5(2): 307-323.
13. Wertheimer R. Understanding the Abortion Argument. Philosophy and public Affairs 1971; 1(1): 67-95.
14. Warren M. A. The Moral Difference between Infanticide and Abortion. Bioethics 2000; 14(4): 352-359.
15. Gert H. Viability. International Journal of Philosophical Studies 1995; 3(1): 133-142.
16. Sissela B. Ethical problem of abortion. The Hastings center Studies 1974; 1: 44-45.

17. Zaitchik A. Viability and the Morality of Abortion. *Philosophy & Public Affairs* 1981; 10(1): 18-26.
18. George A. Forced cesareans: The Most Unkindest Cut. *Hastings Center Report* 1982; 12(3): 16.
19. Beckwith F. *Defending life: A Moral and legal Case against Abortion Choice*. First published. New York: Cambridge university press; 2007. p. 130-132.
20. Card R. Infanticide and the liberal View on Abortion. *Bioethics* 2000; 4: 340-351.
21. Warren M. A. *Moral Status Obligations to Persons and other Living Thing*. Frist edition. USA: Clarendon Press; 1997. p. 52-165.